

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد در ملخص مطالب گذشته در این فصل که مرحوم آخوند، به طور کلی روش ایشان در بیان مسائل و در ثبت مطالب به این کیفیت است که آن مطلب اساسی و مقصدی که مورد نظرشان هست آن را ابتداء بیان نمی‌کنند، بعد کم‌کم وقتی که وارد بحث می‌شوند نسبت به آن مطلبی که مورد نظر هست خود را نزدیک می‌کنند، تمام مطالبی که در مورد جنس و فصل ذکر شد و کیفیت بیان مساله، کیفیت بیان جنس و اخذ جنس و فصل در حد موجودات، برای رسیدن به این مساله و نکته هست که این مساله «لا یصدر عن الواحد إلا الواحد» و قضیه «لاتکرار فی التجلی» که مطلب معروف و مشهوری است در بین فلاسفه و عرفا این مساله جایگاه خودش را پیدا کند و اینکه ما در بین اشیاء مشترکاتی می‌بینیم این مشترکات و متمایزات از چه مبدأیی نشأت پیدا می‌کند، بالاخره هر چیزی که در این عالم ظهور و بروز پیدا می‌کند، یک مبدأ ظهور دارد، آن مبدأ ظهور این مشترکات و متمایزات چیست؟

خب این کیفیت بحث بود که تا به حال مرحوم آخوند مطرح کردند و صحبت به اینجا رسید که جنس فی حدنفسه یک ماهیت متحصله متقوم بالذات نیست، جنس یک ماهیت مبهمه است و گرچه انسان و ذهن برای آن ماهیت مبهمه صورتی و حقیقتی را تصویر می‌کند، منتهی صحبت در این است که آن حقیقت ظهور و بروزش به واسطه فصل است، خود او توان و یارایی و قدرت اینکه بتواند در خارج بدون فصل ظهور پیدا بکند را ندارد، در این قضیه مثالهای زیادی خدمت دوستان عرض شد که به طور کلی در هر مساله‌ای و در هر شیئی

از اجناس و طبایع ما این مطلب را مشاهده می‌کنیم و این حقیقت را مشاهده می‌کنیم، فرض کنید برنج یک جنسی است، یک طبیعتی است که این طبیعت دارای انواع مختلف است و دارای خصوصیات مختص به خود است و خصوصیات مشترک، ولی وقتی که گفته می‌شود برنج، این برنج بدون اینکه در تحت یکی از انواع خاصه خودش بخواهد ظهور پیدا بکند حقیقت دیگری ندارد. بله ما خیلی در اینجا قائل به تسامح بشویم، فقط می‌توانیم بگوییم طلبی را که ممکن است فردی از فرد دیگر در تحصیل این طبیعت نوعیه داشته باشد، آن طلب طلبی است که فی ضمن ای فرد کان تحقق پیدا می‌کند و لکن آن طلب و شیء خارجی بدون فردی نه در ضمن این نوع و نه در ضمن نوع دیگر و نه در ضمن حتی خرد و شکسته بخواهد تحقق پیدا بکند یک همچنین چیزی محال است، این ادراکی را که ذهن از این طبیعت مشترک می‌کند، گرچه یک صورت ذهنی دارد، ولی صحبت در بروز و ظهور خارجی اوست و همیشه فلسفه از تعیین و تگون اشیاء صحبت می‌کند، نه اینکه اصل حقیقت او برگشت به آن مدرکات انسان بدون توجه به آن وجود خارجی و بر اساس اعتبار، بر اساس اعتبار در فلسفه هیچگاه حکم به یک برنج ابهامی و اجمالی نمی‌کند، تصویر ذهنی است که منتزع از آن تعیین خارجی است و در آن تصویر، صحبت از آن تعیین خارجی می‌کند، ملاک و میزان برای آن فهم و دانایی و معرفت ما نسبت به حقایق اشیاء ملاک، عبارت از همان وجود خارجی اشیاء است، بر اساس آن ملاک خب ذهن از آن یک انتزاعاتی و اعتباراتی و یک استخراجاتی دارد، بر اساس آن امر خارجی، حالا صحبت در این است که این تصویری را که ذهن از آن مبدأ خارجی می‌کند، این تصویر در انطباق با آن مبدأ خارجی چقدر می‌تواند منطبق باشد و منطبق^۴ علیه این تصویر ذهنی جنسیه، در ذهن با آن امر خارجی در چه

محدوده‌ای هست؟ بزنگاه مطلب در این فصلی که خیلی هم مرحوم آخوند روی این فصل حساب باز کردند و من به نظرم رسید که اگر بخواهیم وارد این بشویم خیلی بیش از این روزها وقت می‌گیرد، ولی خب علی‌کل‌حال گفتیم که فعلاً خدا بزرگ است، تا ببینیم به کجا می‌رسد این مطلب، آن نکته‌ای که مرحوم آخوند بهش می‌خواهند برسند، آن مطلبی که ابتدا عرض کردیم که مساله لا تکرار فی التجلی و مساله کیفیت تصویر اضافه اشراقیه و کیفیت جنبه ربطی حقایق اشیاء با مبدأ هستی، آن مقصد و هدف را ایشان پیگیری می‌کنند و از این طریق کیفیت ورود استخراج و انتزاع جنس از مبادی خودش و از ماده و کیفیت انتزاع فصل از صورت می‌خواهند مطلب را به آن طرف سوق بدهند و به آن جا مساله را بکشانند، آنچه را که تا به حال ما می‌پنداشتیم که جنس یک امر حقیقی و متأصل است، این را باید به کناری بگذاریم و به این مطلب باید ملتزم بشویم که جنس عبارت از یک صورت ذهنیه مشترک و مبهم که هیچ تعینی برای او در خارج غیر از خود ظهور آن فصل نیست، یعنی شما وقتی می‌گویید گندم و برنج و عدس و ماش و امثال ذالک این اشیایی که دارید اسم می‌برید گرچه اینها یک مفاهیم مشخصی هستند که برای همه مردم کوچک، بزرگ عوام و عالم و غیر عالم همه اینها مشخص است ولکن حتی خود آن شخص فروشنده و بقال که از این مسائل اطلاع ندارد، گرچه یک صورت ذهنی از این اشیاء و اجناس در ذهن دارد الا اینکه آن صورت ذهنی خود را در یک امر موجود خارجی جستجو می‌کند، نه اینکه آن صورت ذهنی را بدون آن نوع و صنف و تعیین خارجی نخواهد پیدا بکند، یعنی مردم گرچه حتی برای این تصویرات و صورت‌ها یک حقایق متأصله ذهنیه قائلند، ولی در مقام انطباق با اشیاء خارجی آنچه که حرف اول را می‌زند، با آنچه که روی دست او مطلبی نیست همان تعیین خارجی و

تشخص خارجی است، همانی است که در آن گونی است و از آنجا برمی‌دارد و به مشتری می‌دهد، هیچ وقت از آن صورت ذهنی خود یک کیلو، دو کیلو ماش بر نمی‌دارد و به مشتری بدهد برای برداشتن و کشیدن سراغ آن گونی می‌رود که الان در کنار آن دکان قرار داده است.

پس بنابراین این جنسی را که الان فرد عامی در حقایق اشیاء تصویر می‌کند، منطبق‌علیه‌اش عبارت است از نوع و خصوصیت و صنف او و از آن تعیین خارجی او آن منطبق‌علیه او خواهد شد، که طبعاً آن منطبق‌علیه یک امری است که اختصاص به خود او دارد و یک حقیقتی است که قابل سریان و قابل طرد مسائل در یکدیگر نخواهد بود، حتی هر دانه ماشی که در این گونی هست، یک امتیازاتی برای خود دارد که آن امتیازات باعث می‌شود که از آن ماش و دانه دیگر جدا بشود، آن امتیازات عبارت است از صرف الوجود، آن نفس‌الوجود خارجی آن دانه است، که آن فرد واقعی این کلی طبیعی و این طبیعت جنسیه است و هیچ فرد دیگری با او در این مساله شرکت ندارد و همان است که جزئی حقیقی به او گفته می‌شود و تشخص اختصاص به او دارد.

بنابراین آنچه که ما در تمام عالم مشاهده می‌کنیم از اجناس مختلف جمادات و نباتات و وحوش و سماء و ارض و همینطور در اشیاء دیگر از اشیاء مجردة دیگر و مشارکاتی بین آنها ما می‌بینیم، این مشارکات ما در اصل حقیقت متأصله روی پای خود ایستاده غنی به تکون ذاتی خود اینها ندارند و فقط همان جنبه فصلیت آنهاست که آن جنبه فصلیت در صورت آنها ظهور پیدا می‌کند، یعنی همان جنبه نوعیت خاصه است، در هر کدام از اجناس که آن نوعیت خاصه در ضمن یک فردی تحقق و تکون پیدا می‌کند.

لذا اشکالی که در اینجا وارد می‌شود و مرحوم آخوند هم نسبت به این

جواب می دهند آن اشکال این است که حدود اشیاء همانطوری که ذکر شد عبارت از واقعیت مشترک و غیرمشترک و متمایز، چگونه شما این واقعیت مشترک را از دایره حدی کنار می گذارید و آن را به حساب نمی آورید و فقط آن جنبه متمایز او را می گیرید، خب بالاخره یک واقعیت خارجی از مشترکاتی با سایر امثال خودش تشکیل شده است و یک متمایزاتی تشکیل شده، ما نمی توانیم آن مشترکات را نادیده بگیریم و صرفاً به آن متمایزات توجه نکنیم، مثل اینکه شما در تعریف انسان به طور کلی حیوان را نیاورید خب به جایش چی بیاورید؟! آجر بیاورید وقتی شما حیوان متحرک بالاراده و ناطق نیاورید بالاخره باید یک چیزی بیاورید که حد او را تعریف کند و برای شخص روشن کند، وقتی شما می گوید این ناطق است خب آن طرف چیزی از این نطق نمی فهمد، باید ذهن او را کم کم نزدیک کرد و به آن واقعیت خارجی سوق داد، تا اینکه در آن مرتبه و نطقه آخر بگوییم هذا ناطقٌ بگوییم این جنبه عقلانی اوست که او را از بقیه متمایز کرده والا همینطوری به یک نفر مطلبی را بگویید خب او که چیزی را نمی فهمد، «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَيَّ قَدْرَ عُقُولِهِمْ»^۱ معنای «عَلَيَّ قَدْرَ عُقُولِهِمْ» از این کلام مرحوم آخوند یک مطلب عملی که نتیجه گرفته می شود این است که مردم را نمی توان نسبت به عقاید خود یله و رها گذاشت که هر جور تصور می کنند و نیکو می پندارند، همان را برای آنها انسان گزینش کند خب این می شود چی؟ می شود قانون جنگل، من دلم این را می خواهد من دلم او را می خواهد او هم می گوید من دلم او را می خواهد فرض بکنید، هر کسی اینطوری می پسندد.

مثل کسی که می‌خواست یک خانه بسازد هر کسی می‌آمد یک نقشه می‌داد این می‌گفتش آقا حمام را اینجا بگذار، می‌گفت باشد آن یکی می‌گفت اتاق را آنجا بگذار می‌گفت باشد، این باشدها را جمع کرد و خانه را که ساخت یک دفعه دستشویی را در وسط هال در آورده گفت چرا اینطوری کردی؟ گفت خب من آراء شما را جمع کردم این گفت تخصص در دستشویی داشت، این گفت دستشویی را این وسط بگذاریم، آن که تخصص در شکم و آشپزخانه داشت گفت بغل، آن نمی‌دانم اتاق این طرف و این جمع آراء مختلف من را به این روز کشانده و بدبختی را به سر من آورده که خلاصه نقشه اینطوری از آب درآمده.

اگر انسان بخواهد مردم را به حال خود رها کند خب مردم هر کسی در حال و هوای خودش است، در حال و هوای تخیلات و سلیقه‌ها و کیفیت اجراء منویات خودش در جامعه به نحو ذهنیات خودش است و خب دیگر در این صورت نیازی به پیغمبران و راهبران و رهبران و هادیان و امثال ذلک نیست، چون همه آنها، مردمی که تمام وجود آنها را تقلید و متابعت کورکورانه گرفته چطور که داریم می‌بینیم و دیدیم و خواهیم دید.

و آیه قرآن خیلی عجیب است، آقا در هیچ چیز مثل این قضیه تقلید کورکورانه آیات قرآن همینطور دارد به ما هشدار می‌دهد ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا ۗ أُولَٰئِكَ كَانُوا ءِآبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۗ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ۗ﴾^۱ ما آنچه را که پدرانمان گفتند همان را انجام می‌دهیم، خب خودت این وسط چی هستی؟ خودت این وسط عقلت کجا رفته؟ بالاخره تو

^۱ - سوره البقره ۲ آیه ۱۷۰

آدمی یا الاغی؟ خب الاغ که با الاغ فرق نمی‌کند تازه الاغ اگر یک جا ببینید آن راهشه نمی‌دانم نمی‌رود، یعنی مبنای تفکر مردم مبنای تقلیدی است، مبنای حریت و آزادی در انتخاب و اختیار نیست.

در آن آیه دیگر در قضیه حضرت ابراهیم و قضیه حضرت صالح و مشرکین رسول خدا تمام اینها یک فکر در این جامعه حاکم است و آن فکر تقلیدی از دیگران، دیگران اینطور کردند ما هم اینطور خواهیم کرد، همان فکر تقلیدی در میان جامعه تا به امروز و از امروز به بعد همینطور وجود دارد، چون بقیه این را گفتند ما هم می‌گوییم، چون بقیه این کار را کردند ما هم می‌کنیم و چون و چون و همین است فکر تقلیدی که ما را از رسیدن به مطلب در مطالب احکام و رسیدن به مغزا و مسائل تکلیفیه باز می‌دارد، چون بقیه به این فتوا دادند ما نمی‌توانیم مخالفت کنیم چرا؟ چرا نمی‌توانیم مخالفت کنیم؟! چون بقیه، سلف صالح و عباراتی هم در می‌آوریم تا اینکه مساله بهتر جا پیدا کند، مثلاً شیخ اینطور گفته تو چه کسی هستی در مقابل شیخ می‌خواهی بایستی؟ تو در مقابل علامه و محقق می‌خواهی فتوا بدهی؟ تو در مقابل آن، تو در مقابل این افراد تو در مقابل این اجماع، تو در مقابل این سیره تمام اینها چیست؟ همین آیه «بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» همان تقلید کورکورانه، همان در ما هست، گرچه عمومه سرمان گذاشتیم و ریشمان هم سفید شده و تا اینجا رسیده، ولی آن ماهیت تقلید کورکورانه و تبعیت علی‌الامیال که بابا وقتی تو روایت امام صادق علیه السلام را داری دیگر آن این را گفته دیگر یعنی چی؟ من نمی‌فهمم وقتی در قبالت حدیث امام علیه السلام را داری، محقق خدا رحمتش کند، درجاتش را بالا کند، مرد بزرگی است فقیه فقیه اهل بیت بوده و درجاتش هم بسیار عالی است و

مشمول عنایات ائمه هم هست، خب به من چه مربوط است؟ مگر بنده باید از محقق و علامه و شیخ تبعیت کنم؟ این حالت تقلید در میان ما هم وجود دارد، منتهی در میان عوام به یک شکل و در میان ما که خودمان را اهل علم می‌دانیم به شکل و به کیفیت دیگر، این روح اصلا پایه ندارد، این مبنا ان تتبع إلا ما یعبد آباءنا، ان نفتی الا ما اقبه به سلفنا، ان نقول الا ما قال به علمائنا الماضین، السابقین این جنبه و این فکر، فکری است که در مکتب تشیع راه ندارد و این طرف خُل شده آمده، عین همین قضیه آن کار را کردند ما می‌کنیم.

سقیفه بنی‌ساعده چی بود؟ وقتی که آمدند درست کردند و بعد با اعتراض امیرالمؤمنین این امیرالمؤمنین آمد سقیفه بنی‌ساعده را با این آیه قرآن زیر سوال برد گرچه الان می‌گویند از افتخارات اسلام است، الحمدلله حقایق هم تغییر ماهیت جوهری می‌کند، ما نمی‌دانستیم حالا دیدیم تا حالا خیال می‌کردیم این قضیه ننگ اسلام بوده ولی حالا می‌فهمیم باید از افتخارات اسلام باشد، بله ادله‌ای هم برایش می‌آوریم که یهود در آنجا قصد محو اسلام را داشتند و این باعث شد که جلوی آن مساله یهود گرفته بشود و شکست بخورند و یهود نتوانند به مقاصدشان برسند علی‌کل حال الان از افتخارات اسلام است.

این مساله و این قضیه امیرالمؤمنین می‌گوید خیلی خب آمدند سقیفه‌ای تشکیل دادند، رأی و فتوا دادند که جناب آن آقا باید بیاید به جای پیغمبر بنشیند خب مغز تو کجا رفته؟! تو که خودت در جریان دو ماه پیش هیجده غدیر تا بیست و نه صفر همان روز بعدش دو ماه و ده روز، هفتاد روز در این هفتاد روزی که با پیغمبر بودی و دیدی دستم را در جمعیت بالا برد آیا دیدی؟ ان تتبع الا ما یعبد آباءنا کاری است که انجام شده یا علی خیلی قضیه را سخت‌نگیر بگذار برویم، دائم می‌آیی در خانه‌مان و اعصابمان را خراب می‌کنی و نمی‌گذاری

بنخواهیم و به مستحبات مان برسیم، بگذار برویم دنبال کارمان، فردا دوباره ان تتبع پس فردا ان تتبع با همین منطق، قرآن و آیات قرآن مربوط به بت نیست، الان که دیگر بتی وجود ندارد که خدا بیاید برای ما بگوید این بت‌هایی که دارید می‌پرستید، الان آن بتی که برای ما اهمیت دارد و باید آن را کنار گذاشت همان بت نفسانیات و تمایلات کورکورانه و عامیانه و متحجرانه نفس است که آن مستمرا الی یوم‌القیامه وجود دارد و در همه هست، این باید بشکند و از بین برود لذا یک عالم شیعی که به دنبال امام صادق علیه السلام دارد حرکت می‌کند اولین مطلبی که در ذهنش اولاً بلا اول وجود دارد این است امام علیه‌السلام چه فرموده؟ سراغ این و آن و کی گفته و کی نگفته نرود، اول برود سراغ کلام امام علیه‌السلام، قرآن و کلام امام علیه‌السلام، وقتی که مطلب را از آنجا بدست آورد، بعد آن موقع برود ببیند که خب حالا این برداشت در میان جامعه علمی به چه کیفیت بوده؟ علما از این احادیث چه برداشتی کردند؟ علما چه کار کردند.

مرحوم پدرمان می‌گفتند ما در نجف بودیم درس مرحوم آقا سید محمود شاهرودی می‌رفتیم و می‌گفتند اتفاقاً ایشان مرد دقیقی بود و از نقطه نظر دقت بر آقای خوئی ترجیح داشت و فرض کنید در همین بحث صلاه جمعه که طبع شده بعد می‌گفتند: وقتی ایشان ادله را نگاه کرد، تمام ادله به اینجا رسید که نماز جمعه در زمان غیبت واجب است ولی در زمان غیبت باید در تحت نظر حکومت اسلام باشد و نماز جمعه واجب است و اختصاصی به زمان ظهور و حضور امام ندارد وقتی همه تمام شد یک دفعه ایشان شروع کرد قاط زدن، گرچه مساله به روایات است، اما دست برداشتن از اجماع نمی‌داند فلان و اتفاق و سیره بر این و علما و اینها، اختیار همین است که ما صلاه ظهر را واجب بدانیم و نسبت به او قائل به احتیاط بشویم و این را مختص به زمان ظهور و اینها بدانیم، اینجا می‌گفتند

یکدفعه ما داغ شدیم گفتیم آخر یعنی چی؟ شما دارید خود ادله را ذکر می‌کنید و بعد دیگر دست برداشتن، لعل اینکه آنها به دلیلی ظفر پیدا کرده باشند و در آن فضا چه بودند، لعل اینکه آنها در آن موقع به مطالبی رسیده بودند که ما نرسیدیم، بابا لعل لعل ندارد اگر مطبوع بود روایت در اینجا گفته شده در این کتاب سیصد صفحه‌ای این لیت و لعل می‌آمد، آخر همینطوری ما شکمی که نمی‌توانیم فتوا بدهیم، لعل اینکه در آن موقع یک مساله بود، بابا روایت امام صادق علیه السلام چطور با لعل نرفته کنار، شما الان روایت در وسائل و مجامع روائی و حدیثی پیدا می‌کنید چطور شد آن لعل لعلها از بین رفت شاید بوده اگر شاید بوده خب می‌آورد، آن فقیه می‌آورد می‌گفت ما به این دلیل به این روایت ترتیب اثر نمی‌دهیم، بخاطر این قرینه ای که در اینجا هست قرینه صارفه است خیلی خب روی چشممان، خیلی خب پس چرا ذکر نکرده، فقط استنباط من این است استنباط شما این است، استنباط بنده این نیست، با این که نمی‌شود آدم یک فتوا بدهد بر اساس اینکه فرض بکنید سیره بر این بوده، بابا روایتی که از امام علیه‌السلام آمده از امام رضا علیه‌السلام آمده، در همان بحث حج که خب واقعا خیلی مساله بسیار معجیبی بود، معجب از اینکه آدم تعجب می‌کند که چطور کسی می‌تواند اسم خودش را فقیه بگذارد و از این مطالب سرسری رد بشود.

امام رضا علیه‌السلام تصریح می‌کند بر اینکه استطاعت فقط اختصاص به زاد و راحله ندارد، ما صاف این روایت را کنار گذاشتیم خب بابا امام علیه‌السلام به همان ادله تصدیق خبر واحد این روایت را فرموده یا نفرموده؟ آقا بگو نفرموده، دیگر قضیه روشن می‌شود اگر فرموده قصدش چی بوده؟ تقیه بوده کجایش تقیه است؟ آیا نسبت به کسی بوده که حشش را رفته است؟ امام می‌فرماید حجه‌الاسلام نمی‌فرماید حج مستحبی، آن کسانی که می‌آیند و توجیه

می‌کنند امثال مرحوم شیخ طوسی می‌آید یک روایت امام علیه السلام را اینطور توجیه می‌کند، آخر متوجه این قضیه شدند که آخر با حرف‌های امام نمی‌تواند شوخی کند، با سایر حرفها شوخی کند عیب ندارد، سایر حرفها حرفهایی نیست که، حرف امام علیه السلام حرف از مقام عصمت است شوخی ندارد یعنی چه؟ مثل حرف بنده نیست که از روی بخار معده بلند شود و اسمم را بگذارم همه چیز، حرفی است که از مقام عصمت برخواسته و این حرف معصوم است، یا بقیه حرفها را کنار بگذار یا اگر نمی‌توانی کنار بگذاری باید بین اینها جمع کنی.

این مساله ان نتبع الا ما یعبد آباءنا ما می‌بینیم الان در مسائل علمی ما رسوخ پیدا کرده، نه الان یعنی از سابق، بله تک‌وتوکی این وسط پیدا می‌شد افرادی که خب اینها از یک حریت نسبتاً قابل توجهی برخوردار بودند گرچه آنها هم با یک ترس و لرزهایی مطالب را مطرح می‌کردند، ولی خب آزاد بود، همین قضیه یک برهه‌ای بگذرد، ده سال یا بیست سال بگذرد خودش می‌شود یک واقعه خارجی و دیگر نمی‌شود رویش صحبت کرد، همین تغییر و تحول که در اینجاست.

این نکته‌ای که در اینجا هست این قضیه خیلی برای ما مساله موجب دقت هست که هیچ‌گاه به یک واقعه و به یک حادثه که نگاه می‌کنیم از دیدگاه یک فردی که عقل و فهم و احساس خود را کنار گذاشته و صرفاً در این گزینش و در این انتخاب، عقل و فهم و احساس دیگران را جایگزین کرده و با این جایگزینی دارد به مساله و واقعه نگاه می‌کند، من از سابق اتفاقاً از لطف خداوند به من این بود که من در این فضاها هیچ وقت نبودم، حتی افرادی را که می‌شنیدم از افرادی که اینها انحرافات اعتقادی داشتند، می‌شنیدم که همه، حتی مرحوم فرض کنید پدرمان رحمه‌الله علیه ایشان مطالب انتقادی گفتند حتی من خودم

می‌خواستم ببینم آن مثلا نکته و مساله چیست؟ یا محدوده انتقاد چیست؟ آیا صددرصد قضیه است یا سی درصد یا چهل درصد، همیشه دنبال این بودم که خودم نسبت به مساله برسم و با یک پیش‌داوری نرسم و چه بسا متوجه می‌شدم که مساله اینطور نیست، این نویسنده اصلا در مقام بیان این مطلب نبوده یا مساله‌اش قابل توجیه است، نه به این کیفیتی که مطالب بیان و نقل شده، امروزه می‌بینیم اصلا دنیا جور دیگر است افراد یک قسم دیگر، مسائل یک جور دیگر است طرف آمده راجع به فلسفه و وحدت وجود و موجود دارد حرف می‌زند اصلا نمی‌داند وحدت را به ح حوله می‌نویسند یا ح هویج می‌نویسند و بعد هم که فلانی این است فلانی این است شروع می‌کند هزار تا بد و بیراه به این و آن گفتن و اگر ازش بپرسی یک کلمه نمی‌تواند فقط جواب بدهد.

همین دیگران اینطور گفتند ما هم بگوییم هیچ فرقی بین تو و بقیه نیست فقط عمامه سرت گذاشتی خب عمامه را بردار، بین این و بین آن چه تفاوتی هست.

خدا رحمت کند مرحوم آقا سید مهدی روحانی آدم منصفی بود، اهل فلسفه نبود ولی آدم فاضلی بود، یک روز پدر ما قم آمده بود و ایشان آمد برای دیدن و من هم در آنجا بودم، رو کرد به مرحوم پدر ما و گفت این مساله وحدت وجودی که می‌گویند این قضیه چیست؟ این را برای ما توضیح بدهید که ما بفهمیم این چیست؟ تقریبا نیم‌ساعتی بیشتر و بعد دیگر البته من رفتم و دوباره آمدم در وسط صحبت رفتم، ایشان این قضیه را توضیح دادند که مساله وحدت وجود این است مشترکاتی داریم و متمایزاتی داریم و اصل حقیقت همه اشیاء به آن جنبه وجودی برمی‌گردد و ماهیات همه حدود آن جنبه وجودی هستند، راجع به این قضیه مقداری صحبت کردند و بعد وقتی مساله را تمام کردند.

گفت: این که چیزی بدی نیست که ما دیده بودیم. ایشان گفتند بله ما هم که نگفتیم بد است این را برای شما بد آمدند توضیح دادند، گفت اینکه چیز خوبی است.

همین حرف خوب را خب یک نفر نمی فهمد و برمی دارد یک جور دیگر مطرح می کند خب چطور همین آقایی که فرض کنید چهارده یا پانزده سال در فلسفه و عرفان بود مثل پدرمان این را فهمید، در حالی که همین نماز را می خواند همین روزه را می گیرد همین آدم زیارت می رود همین آدم حج انجام می دهد، همین آدم دارد عبادات را انجام می دهد از تو هم بهتر انجام می دهد، فقط تو یکی آدم هستی در این شریعت و بقیه...؟

همین آقایی که اهل فلسفه نبود وقتی برایش توضیح داده می شود واقعا می پسندد و درک می کند به همان میزان خودش و تصدیق و تحسین می کند خب و نه اینها بت پرست شدند و خروج از ملت و دین پیدا کردند.

چرا ما باید در یک تحصر و در یک تعصب خودمان را گرفتار کنیم تا اینکه نتوانیم به آن مطلب برسیم این مساله ان نتبع الا ما یعبد آباءنا این مطلب جامعه علمی ما را گرفته، قضیه این است، این مساله اگر در نفس یک طالب علوم دینی حل بشود، پس بنابراین دیگر مشکلی باقی نمی ماند، همه چیز دیگر حل خواهد شد و همه چیز دیگر جایگاه اصلی و اساسی خودش را پیدا خواهد کرد.

مرحوم آخوند می فرمایند وقتی که شما دارید به خارج نگاه می کنید طبعا یک مشترکاتی را خواهید دید، شما باید متوجه این قضیه باشید که آن مشترکاتی که الان در خارج وجود دارد، آن مشترکات و آن جنس طبیعی از خودش هویت خارجی ندارد، هویت خارجی این جنس در خارج همان صورت نوعیه اوست،

همانی است که الان آن حقیقت تعینی خارجی به آن بستگی دارد، منتهی ما وقتی که نگاه می‌کنیم در این نگاه کردن ما یک مسائلی و در ذهن یک مشترکاتی به وجود می‌آید یک متمایزاتی به وجود می‌آید می‌بینیم فرض بکنید این آقا در اینجا آمده ایشان دارد نگاه می‌کند و آن هم دارد به ما نگاه می‌کند چرا نگاه می‌کنید؟ مگر تحفه نطنز هست و یکی یکی نگاه می‌کنند خیال می‌کنند ما چی داریم می‌گوییم؟ پس معلوم است اینها در این مساله یک امر مشترک دارند، بعد نسبت به مطالبی که گفته می‌شود واکنش‌ها همه واکنش‌های فرض کنید واحدی است از اینجا استفاده می‌کنیم که یک اشتراکی هم در اینجا وجود دارد، بعد وقتی که نوبت سوال می‌شود از یکی یکی افراد سوال می‌شود می‌بینیم هر کسی یک جور گفت، این یک جور جواب آدم را می‌دهد، آن یک جور جواب می‌دهد اینجا می‌فهمیم هان یک متمایزاتی اینجا پیدا شد، در آن رفتار و مسائل ظاهری مشترکاتی بود، گوش دادنش مشترک بود، دیدن مشترک بود، فکر کردنش مشترک بود خوب فکر کردن، بی فکر که نمی‌شود بدون اینکه فکر کند گرچه امروزه می‌شود، خیلی چیزها می‌شود و بدون فکر بله آدم یک چیزهایی می‌گوید بعد می‌نشیند می‌گوید این چی بود که من گفتم بعد که تازه می‌فهمد غلط است نمی‌رود بگوید من غلط کردم، می‌آید آن حرف خودش را توجیه می‌کند، این مشترکات الان وجود دارد ولی یک مساله وجود دارد و آن اینکه آیا آن کیفیت و برداشتی که در اینجا شده در همه یکسان است یا نه، نگاه می‌کنیم می‌بینیم بعضی‌ها برداشتشان مشترک است، بعضی‌ها برداشتشان متفاوت است، اینجا می‌فهمیم که آن مساله برداشت یک حقیقتی است ماورای آنچه را که ما تا به حال مشاهده می‌کردیم و آن باید یک منشائی داشته باشد و بعد وقتی راجع به آن برداشت می‌رویم دقت می‌کنیم می‌بینیم این برداشت عبارت است از نفس خود

آن شخص که آن نفسش یک واقعیتی است که آن واقعیت، افراد دیگری را در درون خود جا نمی‌دهد، آن واقعیت را جا نمی‌دهد این مساله ما را می‌کشانند به این نکته که آن شخصیت و هویت آن فرد خارجی عبارت است از همان خصوصیتی که آن خصوصیت این مطالب از او نشأت می‌گیرد، خب مطلب ادامه دارد و تتمه‌اش برای فردا.